هاینتس گاوبه

ساختار شهر بخارا در سدهٔ چهارم به روایت متون عربی و پارسی[1]

ترجمهٔ سید عمادالدین خضرائی

در این مقاله هاینتس گاوبه می‌کوشد با بازخوانی تعدادی از متون مهم قرن چهارم هجری راهی برای شناخت بهتر ساختار شهر بخارا در دورهٔ سامانیان بیابد. او از سه کتاب *صورة الارض* ابن حوقل، *مسالک و ممالک* اصطخری و *تاریخ بخارای* نرشخی شواهدی برای شناخت سیمای بخارا استخراج می‌کند. گاوبه با جدا کردن شواهد محکم از مطالب مشکوک و تطبیق دادن آنها با مدارک موجود از شهر بخارا در آخر قرن نوزدهم، سیمای کلی شهر بخارای سامانی را ترسیم می‌کند.

بخارا یکی از شاخص‌ترین شهرهای جهان اسلام در قرن چهاردهم/ دهم بود. این شهر پایتخت سامانیان (۲۶۱–۳۸۹ق/۸۷۴–۹۹۹م) بود. این خاندان، که نسب پارسی داشت، توانست در حدود سال ۲۶۱ق/۸۷۴م استقلال نسبی از خلیفهٔ بغداد به‌دست آورد و در اوج قدرت خود، محدوده‌ای شامل ماوراءالنهر و بخش شرقی ایران تا سیستان در جنوب را تحت سلطهٔ خویش درآورد. ظاهراً همهٔ پادشاهان این خاندان حکمرانان قابلی بوده‌اند. ایشان به عدالت رفتار می‌کردند و جانب رعایا را نگاه می‌داشتند.[2] سامانیان در تجارت دست داشتند، حتی با اروپا؛ چنان که هزاران سکهٔ سامانی یافت‌شده در کشورهای بالتیک و اسکاندیناوی گواه آن است. با این حال، منبع اصلی درآمد و سرمایه‌گذاری دولت ایشان تجارت غلام و کنیز بود. قلمرو سامانیان در سرحدات شمالی و شرقی مابین دارالاسلام و دارالحرب واقع شده بود. بخش اخیر منبع غنی نیروی انسانی بود. سامانیان هزاران ترک را از سرزمینهای کفار می‌ربودند یا می‌خریدند و آنها را در سرزمینهای خود به کار می‌گرفتند یا به دربار خلافت در بغداد می‌فرستادند که در آنجا تا آن زمان، غلامان ترک نقش سیاسی مهمی بازی می‌کردند.

تجارت، کشاورزی، و مهم‌تر از همه غلامان پایه‌های اقتصادی دولت سامانی بودند، و دولت توانمند ذهنهای خلاق را پدید می‌آورد یا به خود جلب می‌کند. شگفت نیست که در قلمرو سامانیان عالمان و هنرمندان پدید آمدند و بالیدند. دو شاهد این امر یکی ابن‌سینا (ف ۴۲۸ق/ ۱۰۳۷م) است، مبتکرترین فیلسوف جهان اسلام و مدرس پزشکی که از بقراط و جانشینان او پیش‌تر رفت و تا قرن دوازدهم/ هیجدهم کمابیش اصلی‌ترین مرجع پزشکی اروپا بود؛ و دیگری ابوریحان بیرونی (ف۴۴۰ق/ ۱۰۴۸م) است، که می‌توان او را پدر علم مطالعهٔ تطبیقی ادیان و قوم‌شناسی در جهان اسلام شمرد. ایشان هر دو به عربی می‌نوشتند (از ابن‌سینا متون اندکی به فارسی باقی‌مانده است). عربی تا زمان سامانیان تنها زبان مقبول برای نگارش در جهان اسلام بود؛ اما این نیز در دورهٔ حکومت سامانیان تغییر کرد: به دنبال بیش از دو قرن تسلط اسلام بر ایران، زبان پارسی به منزلهٔ زبانی برای نگارش دوباره متولد شد. یکی از وزیران سامانی، [ابوعلی] بلعمی (ف۳۸۳ق/ ۹۹۳م)[3]، نسخه‌ای فارسی از

ت۱. نقشهٔ ترازبندی شارستان بخارا

تاریخ طبری، که به زبان عربی بود، پدیدآورد. فردوسی (ف۴۱۱ق/ ۱۰۲۰م)، سرایندهٔ *شاهنامه*، بنیان‌گذار واقعی ادبیات جدید فارسی، در همین دوره می‌زیست. در هر دو زمینهٔ علم و ادب، شخصیتهای بسیاری را می‌توان نام برد تا اهمیت بخارا در جهان اسلام در آن زمان ثابت شود.

منابع مکتوب

در دورهٔ سامانیان، خردگرایی عربی‌ای که مأمون، خلیفهٔ عباسی (ف۲۱۸ق/ ۸۳۳م)، رواج داد منجر به ایجاد رشتهٔ علمی جدیدی شد که امروزه آن را «جغرافیای انسانی»[1] یا «انسان‌شناسی اجتماعی»[2] می‌خوانیم. بنیان‌گذار این رشته ابوزید بلخی (ف۳۲۲ق/ ۹۳۴م)[4] بود. بلخی نیز، چنان که از نسبتش پیداست، اهل قلمرو سامانیان بود. متأسفانه کتاب او، که شامل نقشه‌ها و توضیحاتشان بوده، باقی نمانده است. آگاهی ما از روش او از خلال آثار سه تن از اخلافش حاصل شده است: اصطخری (ف بعد از ۳۴۰ق/ ۹۵۱م)، ابن‌حوقل (ف بعد از ۳۷۰ق/۹۸۰م)، و مقدسی (ف بعد از ۳۷۵ق/ ۹۸۵م). آثار اصطخری و ابن‌حوقل تقریباً یکسان‌اند. تشخیص این نکته دشوار است که آیا ابن‌حوقل صرفاً قسمت اعظم اثر اصطخری را رونویسی کرده یا بعدها کاتبانْ آثار ایشان را تلفیق کرده‌اند. تفاوتهایی میان کار این دو هست که ثابت می‌کند هر یک از ایشان تحقیق مستقلی کرده است. معلوم کردن این دشوار است که کدام یک از آن دو آنچه را که توصیف کرده واقعاً خود دیده است.

(1) human geography

(2) social anthropology

در مورد شهر بخارا، اصطخری و ابن‌حوقل تنها در کلمات و لحن تفاوت دارند؛ بدین جهت، اطلاعاتی را که ایشان عرضه می‌کنند باید کلیتی مجمل تلقی کرد. سومین نفر این گروه، مقدسی، هرگز بخارا را ندیده بود. از این‌رو، کتاب او با پرسشهایی که ما در این نوشتار با آن سروکار داریم ارتباط کمتری دارد.

افزون بر این نویسندگانِ قرن چهارم/ دهم، نویسندهٔ دیگری نیز به نام [ابوبکر محمد] نرشخی بوده است. او مورخی اهل بخاراست که کتاب خود *تاریخ بخارا* را به زبان عربی نوشت و در سال ۳۲۲ق/ ۹۳۴م به نوح بن نصر سامانی تقدیم کرد. این کتاب در سال ۵۲۲ق/ ۱۱۲۸م به فارسی برگردانده شد؛ و امروز تنها نسخه‌های تلخیص و بازبینی‌شدهٔ بعدی‌اش برجای مانده‌است. این نکته بدین معناست که همهٔ اطلاعاتی که از این کتاب به‌دست می‌آید الزاماً مربوط به قرن چهارم/ دهم نیست.

مکان‌شناسی

اصطخری و ابن حوقل بعد از توصیف عمومی بخارا می‌گویند: «در همهٔ خراسان و ماوراءالنهر، هیچ آبادی‌ای بناهایش بیشتر و مردمش افزون‌تر از بخارا نیست»[5]. هر دو تن توصیف خود از شهر را با بیان این نکته آغاز می‌کنند که بخارا کرسی خراسان است. نام آن بومجکَث (به گفتهٔ مقدسی نومجکث) بوده است. شهر بر هامون واقع شده بود. خانه‌هایش نزدیک به هم و ساخته از الوار و گچ بود. مقدسی می‌گوید که آنها را بر طریق خانه‌های دمشق بنا کرده‌اند،[6] که به‌واقع تا به امروز نیز چنین است. من شخصاً هیچ توضیح قابل قبولی برای این شباهت نیافتم. می‌بینیم که در دیگر شهرهای جلگه‌ای، روشهای ساخت دیگری به کار گرفته می‌شده و می‌شود.

حصار شهر

شارستان بخارا و ربض آن پر از قصرها، باغها، سکونتگاههای کوچک، و محلات مسکونی بود. خود شارستان خیابانهای سنگ‌فرش داشت. کل شهر محصور در بارویی بود به طول ۱۲ فرسخ در ۱۲ فرسخ (ح۷۲×۷۲ کیلومتر؛ ت۲). نرشخی نیز از این بارو یاد کرده و نامش را کَنبِرَک» آورده است. به گفتهٔ وی، بارو در اصل متعلق به دوران قبل از اسلام بوده و در قرون اولیهٔ اسلامی

بازسازی شده است.[۷] داخل بارو کمتر جایی بود که بر روی آن بنایی نساخته یا زیر کشت نبرده باشند. بقایای باروی یادشده در دهۀ ۱۹۵۰ هنوز قابل رؤیت بود.[۸]

درون بارویی که واحۀ بخارا را از گزند طوایف بیابانگرد و شنهای روان بیابانهای اطراف محافظت می‌کرد، بارویی دیگر بود به طول یک فرسخ در یک فرسخ (۶×۶ کیلومتر) که شارستان و ربضِ آن را محصور می‌کرد.[۹] این بارو دقیقاً سلف بارویی است که امروز هنوز آثار آن در بسیاری از جاها دیده می‌شود. خود شهر، شارستان یا مدینه، محصور در باروی سومی بود. بقایای این بارو نیز محفوظ مانده؛[۱۰] اما اطلاعات دربارۀ هردو آشفته است.

کهندژ بخارا

کهندژ در بیرون شارستان، اما بسیار نزدیک به آن بود (اصطخری: «قلعه»؛ ابن‌حوقل: «قهندز»؛ ت۲).[۱۱] نرشخی ساخت آن را به سیاوش، پهلوان افسانه‌ای، نسبت می‌دهد.[۱۲] آورده‌اند که کهندژ چون مدینه‌ای کوچک یا شهرکی محصور بوده. در این مکان امیران سامانی خراسان سکونت داشتند. درون این کهندژ، قلعه‌ای دیگر و زندانی بود.[۱۳] توصیف نرشخی از توصیف اصطخری و ابن‌حوقل گویاتر است. او می‌نویسد:

> این حصار جای باشش پادشاهان و امیران و سرهنگان بوده است و زندان و دیوانهای پادشاهی و کاخ جای نشست پادشاهان بوده است از قدیم‌باز و سرای حرم و خزینه در وی بوده است.[۱۴]

اما این‌چنین مجتمع شدن کارکردها در کهندژ شاید به زمان پس از سامانیان مربوط باشد. نرشخی در ادامه دربارۀ سرایها و دیوانهای مقامات در ریگستان، مابین دروازۀ غربی کهندژ و دروازۀ معبد شرح داده است.[۱۵] دو دروازه به کهندژ منتهی می‌شوند، دروازۀ ریگستان در غرب و دروازۀ مسجد جامع (نرشخی: غوریان)[۱۶] در شرق. این دو دروازه را خیابانی به هم متصل می‌کرد. تفسیر این اطلاعات مشکل نیست. جای تردید نیست که کهندژ یا قلعه، همان ارگ امروزین است. دروازۀ ریگستان هنوز برجاست و همان دروازۀ غربی ارگ است که به میدان ریگستان منتهی می‌شود. دروازۀ مسجد جامع به سوی شرق گشوده می‌شد، و امروز دیگر وجود ندارد. می‌توان حدس زد که قلعۀ [دیگر واقع در] درون قلعه در جنوب غربی ارگ قرار داشته ــــ در همان جاست که تنها بقایای محلات سراهای امیران برجای مانده است. این مطلب از مجاورت آن با باروی ارگ و دروازۀ ریگستان معلوم می‌شود، که بنا بر آنچه اصطخری و ابن حوقل دربارۀ ارگ گفته‌اند، مکانی معمول برای قلعه در مدینۀ اسلامی بوده است.

زندان، که بسیاری از جهانگردان غربی قرن سیزدهم/ نوزدهم آن‌را با جملاتی هولناک توصیف کرده‌اند، باید همیشه در همان مکانی بوده باشد که در قرن سیزدهم/ نوزدهم قرارداشت: در کنار مسیری که از دروازۀ ریگستان به محلات اعیانی قرن سیزدهم/ نوزدهم و دوران پیش از آن منتهی می‌شد. این زندان امروزه موزه است.

پیش از سال ۱۹۲۰م، سال «انقلابهای بخارایی» که ارگ بمباران و ویران شد، همۀ جاهای خالی پیرامون ارگ امروزین به‌شکلی متراکم ساخت‌وساز شده بود. می‌توان حدس زد که محل استقرار محلات اعیانی سامانیان و درباریان در این مکان بوده است.

مدینه یا شارستان

منابع ما در توصیف شهر خیلی نظام‌یافته نیستند. این متون میان توصیفِ شارستان، ارگ، و ربض از این شاخه به آن شاخه می‌پرند. گویی اصطخری و ابن‌حوقل هرگز بخارا را ندیده‌اند؛ یا اگر دیده‌اند، این نوع شهر را که هیچ وجه اشتراکی با شهرهای غرب ماوراءالنهر نداشته یا شباهت آن اندک بوده، خوب درک نکرده‌اند. همین مطلب در مورد مقدسی نیز مصداق دارد و مطالب او از دوتن پیشین نیز کمتر نظام یافته است. همچنین اطلاعات نرشخی اطلاعات فرد بومی‌ای است که خود را برای عرضۀ توصیفی قابل فهم از شهر به زحمت نمی‌اندازد. مخاطبان کتابِ وی بخارا را می‌شناخته‌اند و می‌دانسته‌اند که چه شکلی دارد.

نویسندگانی که ما از مطالبشان بهره می‌بریم دربارۀ مدینه (شارستان) توضیح اندکی داده‌اند. شارستان در بارویی مستحکم محصور بود؛ چون بر بلندی واقع بود، آبی در آن جریان نداشت (همین در مورد ارگ نیز صدق می‌کند و تا به امروز نیز چنین است). از آنجا که بازارها

در ربض واقع شده بود، تراکم خانه‌ها در شارستان زیاد بود.

هفت دروازه به مدینه منتهی می‌شد. (مترجمان *تاریخ بخارا* «مدینه» را به «شارستان» برگردانده‌اند.) اصطخری[۱۷] و ابن‌حوقل[۱۸] آنها را بدین نام خوانده‌اند (شماره‌ها مکان دروازه‌ها را روی ت۲ نشان می‌دهد):

۱. باب المدینه
۲. باب النور
۳. الحفره[۱۹]
۴. باب الحدید
۵. باب القهندز
۶. باب بنی اسد (باب مهر)
۷. باب بنی‌سعد

نرشخی و مترجمان پارسی‌زبانش در بخشی که راجع به قسم کردن شهر میان عرب و عجم پس از غلبهٔ عربان در سال ۸۹ق/ ۷۰۸م است، از دروازه‌های شهر یاد می‌کنند. توصیف ایشان از دروازه‌ها آمیخته با داستانهای مرسوم ادبیات فارسی است. با وجود این، مطالب کمک خواهد کرد تا اندکی بیشتر دربارهٔ ساختار شارستان دریابیم. ایشان نیز از هفت دروازه به شرح زیر نام می‌برند:[۲۰]

۱. درِ بازار
۲. درِ بنی‌سعد
۳. درِ علاء
۴. درِ بنی‌اسد (مُهره یا مِهر)
۵. درِ کُبریه (طبق گفتهٔ فرای: «دروازهٔ ارگ»)
۶. درِ حَقره
۷. درِ نو

این دو فهرست همراه با متن نرشخی به فهم ساختار شارستان بخارای سامانی کمک می‌کند.

اگر به نقشهٔ ترازبندی شارستان (ت۱) نگاهی بیندازیم، صورت آن کاملاً معلوم می‌شود. این شهر کمابیش مربع‌شکل بوده و محل احتمالی دروازه‌ها نیز بر روی آن قابل تشخیص است. ظاهراً یک دروازه در جنوب ، چهار دروازه در غرب، یکی در شمال و یکی در شرق بوده است. این دروازه‌ها به‌آسانی بر دروازه‌هایی که اصطخری و ابن‌حوقل نام برده‌اند منطبق می‌شود. آنها با باب المدینه در جنوب آغاز می‌کنند؛ سپس با چرخش به جانب شرق به باب النور می‌رسند؛ آن‌گاه به شمال به باب الحفره. پس از این دروازه‌ها ، چهار دروازه در غرب را نام می‌برند: باب الحدید، باب قهندز، باب بنی‌اسد، باب بنی‌سعد.

اکثر این دروازه‌ها منطبق بر دوازه‌هایی است که نرشخی از آنها یاد کرده. اما ایرادی در فهرست نرشخی هست: ظاهراً او یا بازنویسان کتابش دروازه‌ای به نام دروازهٔ علاء را بین دروازهٔ بنی‌سعد و بنی‌اسد جای داده‌اند. با نگاهی به نقشهٔ ترازبندی شارستان بخارا (ت۱)، روشن می‌شود که نیازی به وجود دروازه‌ای بین دروازهٔ بنی‌سعد و بنی‌اسد نیست. طبق گفتهٔ اصطخری و ابن‌حوقل، موقعیت بسیار منطقی‌تر برای این دروازه می‌تواند در شمال و در محل باب الحدید باشد.[۲۱] اصطخری و ابن‌حوقل نام دروازه‌ها را به ترتیب چپ‌گرد فهرست می‌کنند که از جنوب شروع می‌شود، سپس به جانب شرق، شمال و غرب منتهی می‌شود؛ نرشخی از جنوب آغاز می‌کند، سپس به جانب غرب، شمال و شرق می‌پردازد. از این رو، ارتباط زیر را می‌توان برقرار کرد:

فهرست اصطخری / ابن‌حوقل

۱. باب المدینه
۲. باب النور
۳. باب الحفره
۴. باب الحدید
۵. باب القهندز
۶. باب بنی اسد (باب مهر)
۷. باب بنی‌سعد

فهرست نرشخی

۱. درِ بازار
۲. درِ نو
۳. درِ حقره
۴. درِ علاء
۵. درِ کُبریه (مطابق گفتهٔ فرای: «دروازهٔ ارگ»
۶. درِ بنی‌اسد
۷. درِ بنی‌سعد

ترتیب اصلی دروازه‌ها از دروازهٔ بنی‌اسد شروع می‌شود (ت۲) که به سرای امیران خراسان در ریگستان منتهی می‌شد.[۲۲] دروازهٔ قهندز مقابل ارگ بوده‌است، و دروازهٔحفره/حقره بایستی از شارستان به سوی شمال باشد،

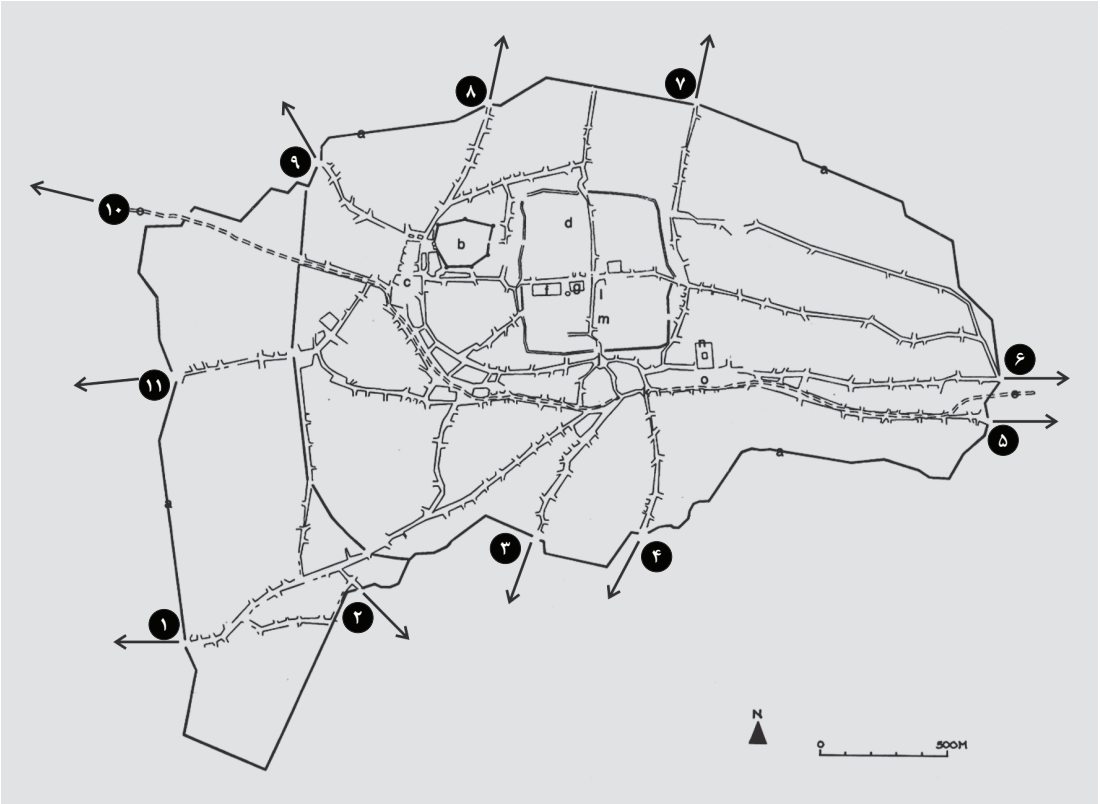

ت۲. بخارا در پایان قرن سیزدهم/ نوزدهم، مسیرهای اصلی و دروازه‌های باروی شهر

بدان سبب که نرشخی داستانی طولانی دربارهٔ ارتباط این دروازه با دانشمند مشهور ابوحفص کبیر بخاری آورده است که مقبره‌اش در شمال غرب شهر است (نرشخی از محل آن در نزدیکی دروازهٔ نو یاد کرده است)،[۲۳] و دروازهٔبازار یا شارستان که تنها می‌تواند در جانب جنوب شهر واقع بوده باشد؛ به این دلیل که نرشخی آن را تنها دروازهٔ نزدیک بازار در آن زمان دانسته است.[۲۴] تا آغاز قرن بیستم، مرکز بازار بخارا در جنوب شارستان قرار داشت.

متن نرشخی مبهم است؛ اما از منظر اطلاعات عمومی دربارهٔ شارستان، از جهاتی چند ارزشمند است. اصطخری و ابن‌حوقل تنها در چند سطر به شارستان پرداخته‌اند؛ اما نرشخی در فصل «ذکر قسم کردن شهر بخارا در میان عرب و عجم»[۲۵] اطلاعات بسیاری به دست داده است. در این فصل شرح دروازه‌ها آمده است؛ حال آنکه در این باره صاحبان منابع عربی (اصطخری و ابن‌حوقل) از نکات بسیاری غفلت کرده‌اند.

نرشخی شرح خود را از تقسیم شارستان به دست قتیبة بن مسلم پس از غلبهٔ عربان در سال ۸۹ق/ ۷۰۸ م، آغاز می‌کند. [به گفتهٔ وی،] شارستان به دو بخش تقسیم شد: نیمی به عربان سپرده شد و نیمی به بومیان (اهالی بخارا). خط تقسیم از دروازهٔ ارگ بود تا دروازهٔ نور. بخش جنوب شارستان به عربان سپرده شد و بخش شمالی در اختیار بخاراییان ماند. شاهد این امر آن است که نام دو دروازهٔ واقع در جنوبِ بخش غربی شارستان همنام دو قبیلهٔ عرب است. یکی از این دروازه‌ها گویا در دورهٔ پیش از اسلام به نام مِهر بوده است. مسجد جامع نیز در این قسمت جای دارد.

افزون بر آن، نرشخی نام دو محله در قسمت جنوبی را نیز یاد کرده است. محلهٔ واقع در سمت چپ، در بدو ورود به شهر، محلهٔ رندان خوانده می‌شد.[۲۶] در این محله کلیسای ترسایان بوده که به مسجد تبدیل شده بود. محلهٔ سمت راست راکویِ کاخ می‌خواندند. «قلعه‌ای در این محله بوده است که دهقانان و امیران بخارا در آن می‌زیستند».[۲۷] محله از جنوب به باروی شهر وصل بود. در آنجا در بیرون بارو چوبهٔ بقالان بود و در سوی شرق محله نیز، باز در خارج بارو، بازار پسته‌شکنان جای داشت. مرز شمالی

محله را شارعی شکل می‌داد که به دروازهٔ نو/ نور منتهی می‌شد.

با نظر به موقعیت دروازه‌ها و خیابانهایی که آنها را به هم متصل می‌کردند، دو الگوی منطبق برهم دیده می‌شود (ت ۱و۲). دروازهٔ شارستان و دروازهٔ حفره/ حقره ونیز دروازهٔ بنی‌اسد/ مهر و دروازهٔ نو با خیابانهایی کمابیش مستقیم، که هم‌دیگر را در مرکز قطع کرده‌اند، به هم وصل می‌شوند. الگوی مذکور الگوی متداول برخی از شهرهای آسیای مرکزی و شرق ایران است (نظیر: مرو، سمرقند، هرات و بم).[۲۸]

در محدودهٔ شمال غربی شارستان، طرحی مشابه دیده می‌شود که با زاویهٔ ۳۰ درجه به محور اصلی متصل شده است. می‌شود فرض کرد که این بخش قدیمی‌ترین بخش شارستان بخارا بوده است. در کاوشهای باستانی این محل و ارگ شواهدی به دست آمده است که نشان می‌دهد هر دو در هزارهٔ سوم پیش ازمیلاد بنیاد گذاشته شده‌اند. در عهد باستان، این شهر کوچک در شمال غرب و ارگ به نوعی دو شهرک دوقلو بوده‌اند. بخش شمال غربی این محدوده بسیار مرتفع است. در دورهٔ پیش از تسلط روسها در این محل زندانی بوده است. می‌توان حدس زد که این مکانْ ارگ این شهر کوچکِ سلوکی- باکتریایی- کوشانی بوده و مانند قلعه‌ای درون قلعهٔ [بزرگ‌تر] بوده است.

اولین مسجد جامع بخارا را، که باید مسجدی کوچک بوده باشد، قتیبة بن مسلم در سال ۹۳ق/ ۷۱۲ م در ارگ بنا کرد. در سال ۱۵۳ق/ ۷۷۰ م، مسجد جدیدی در حد فاصل ارگ و مدینه یا شارستان بنا شد. نرشخی این بناها را، که بعدها توسعه یافت و بازسازی شد، به‌تفصیل وصف کرده است.[۲۹] در اصل، محل مسجد باید ما بین قرن دوم/ هشتم و نهم/ پانزدهم، که مسجد جامع فعلی بنا شد، اندکی تغییر کرده باشد. این مطلب را وجود منارهٔ کالیان (متعلق به ۵۲۱ق/ ۱۱۲۷ م)، که در جوار گوشهٔ جنوب شرقی مسجد است، نیز تأیید می‌کند.

(3) W. Barthold

ربض یا حومهٔ شهر

منابعی که در دست داریم دربارهٔ محدودهٔ میان باروی داخلی (باروی شارستان) تا باروی خارجی اطلاعات بیشتری عرضه نمی‌کنند. اطلاعات نرشخی مبهم است و نمی‌تواند [در این زمینه] مبنایی برای تفسیر باشد. پس از بازخوانی این منابع، فقط نوشته‌های اصطخری و ابن‌حوقل مرتبط می‌نماید. آنان با شیوهٔ نگارش موجز خود این‌چنین آغاز می‌کنند: «ربض را چند دروازه است:»[۳۰]

۱. درب المیدان
۲. درب ابراهیم
۳. درب ریو (اصطخری: در حدیقه)
۴. درب مَردَخشان [مردقشه]
۵. درب کلاباذ (که این دو دروازه به سوی بلخ‌اند)
۶. درب نوبهار
۷. درب سمرقند (که به سوی سمرقند و سایر نواحی ماوراءالنهر است)
۸. درب بَغاشکور[۳۱]
۹. درب رمامیثنیه [رامیثنیه]
۱۰. درب جَدَسَرون [جدشرون] (که به سوی خوارزم است)[۳۲]
۱۱. باب غَشَج [غُشج]

[بر اساس این مطالب،] بارتولد[۳] با بینش همیشگی‌اش استنتاج می‌کند که این یازده در همان یازده دروازهٔ حصار بیرونی بخارا در زمان اوست. اگر به نقشه بنگریم، نظر او را، شاید تنها با یک استثنا، صائب می‌یابیم. مطابقت تعداد یازده دروازه در قرن سیزدهم/ نوزدهم با یازده دروازه یا شارعی که نویسندگان قرن چهارم/ دهم از آنها یاد کرده‌اند تصادفی نیست. نویسندگان ما باز همان ترتیب چپ‌گرد را برای نام بردن دروازه‌ها/ شارعها به کار برده و از جنوب غربی شروع کرده‌اند. شاهد آن سرنخهای روشنی است که عرضه شده است؛ از این رو، مختصات روشنی در اختیار است: دروازهٔ سمرقند (۷) در جانب شرقی بخش شمالی، جایی‌که جادهٔ سمرقند آغاز می‌شود، دروازهٔ جدسرون (۱۰) با جاده‌ای که به خوارزم می‌رود، و دروازه‌های کلاباذ و نوبهار (۵ و ۶) با جاده‌ای که به بلخ می‌رود. این مطلب بدان معناست که دروازه‌های قرن چهارم/ دهم بر دروازه‌های قرن سیزدهم/ نوزدهم که در ذیل می‌آیند منطبق‌اند:

۱. میدان ← قَرَه‌کُل
۲. ابراهیم ← شیخ جلال
۳. ریو ← نمازگاه
۴. مردخشان ← سلاخ‌خانه
۵. کلاباذ ← قَرشی

۶. نوبهار ← مزار
۷. سمرقند ← سمرقند
۸. بغاشکور ← امام
۹. رامیثنه ← اوگلان
۱۰. جدسرون ← تَلِیَخ
۱۱. غَشَج ← شیرگیران

براساس نقشهٔ سال ۱۸۷۲ (ت۱)، که برای این بررسی مناسب‌تر از نقشه‌های جدید است، تنها محل دروازهٔ سمرقند اندکی عجیب می‌نماید؛ چرا که محور اصلی شمالی- جنوبی به بارو منتهی می‌شود. به‌جز این، نظام سازمان‌دهی روشنی نمایان است. مراکز محورهایی که از مدینه/ شارستان خارج می‌شود طاق تَلپُق‌فروشان، باب مدینه یا درِ بازار، و ریگستان در غرب ارگ است.

مسئلهٔ آخری که باید حل شود دربارهٔ نظر بارتولد است. چنین می‌نماید که وی در فهم متن اصطخری و ابن‌حوقل دچار اشتباه شده است. آنان نوشته‌اند: «در میانهٔ ربض به سوی بازارها خیابانهایی (دروازه‌هایی) است بدین قرار:[۳۳]

۱. باب الحدید (۶A)
۲. باب قنطرةالحسّان (۵A)
۳. باب مسجد ماخ (۴A)
۴. دروازه‌ای نزد مسجد ماخ[۳۴] (۳A)
۵. باب رحنه[۳۵] (۲A)
۶. باب قصر ابوهشام کنانی[۳۶] (۱A)
۷.باب واقع در سُوَیقه[۳۷] (۱۱A)
۸. باب فَرجَق (۱۰A)
۹. باب دروازه[۳۸] (9A)
۱۰. دروازهٔ کوی مغان (۸A)
۱۱. دروازهٔ داخلی سمرقند (۷A)

اصطخری و ابن‌حوقل ابتدا دربارهٔ شارعها توضیح می‌دهند؛ پس از آن، دروازه‌ها را نام می‌برند و فهرست را با دروازهٔ داخلی سمرقند به پایان می‌برند. این مطلب را چگونه می‌توان درک کرد؟[۳۹] بارتولد به‌سادگی باروی دیگری را متصور شده است، بدین معنی که در تصور او، بخارا به‌جای سه بارو دارای چهار بارو بوده است؛ در حالی‌که بین شارستان و باروی ربض باروی چهارمی نبوده است. از این رو، این اطلاعات را باید به گونهٔ دیگری تفسیر کرد.

یازده دروازهٔ یادشده با یازده مسیر فهرست نخست مطابقت می‌کند. «دروازهٔ داخلی سمرقند» کلید درک مطلب است؛ [بدین معنی که] دروازه‌های مورد نظر دروازه‌های بازار بوده که از بازار حفاظت می‌کرده است.[۴۰] بنا بر توصیفهای اصطخری و ابن‌حوقل، می‌توان از دروازهٔ داخلی سمرقند آغاز کرد و به سمت غرب پیش رفت.

در ادامهٔ مطلب، منابع اطلاعات مختصری دربارهٔ نهرهایی به دست داده‌اند که آب شهر را تأمین می‌کرده است. این مطلب تنها توصیفی عمومی است از جلگهٔ رودخانهٔ سغد، یا همان زرافشان. در بخشهای بعدی، فهرستی مفصل و با جزئیات از نهرها عرضه می‌کنند.[۴۱] باید تصدیق کنم که در حال حاضر نمی‌توانم این مطالب را با اطمینان تفسیر کنم. نقشه‌های قدیمی روسی و سایر نقشه‌های نظامی قدیمی، که تمام آنها در دسترس من نیست، می‌تواند مفید باشد. از این رو، فعلاً به این مطلب بسیار مهم نمی‌پردازم. شاید در سال آتی بتوانم تحلیل پخته‌ای از این موضوع مهم عرضه کنم.□

کتاب‌نامه

ابن حوقل، ابوالقاسم محمد. *صورةالارض*، ترجمهٔ جعفر شعار، تهران.

_____. *کتاب صورةالارض*، تصحیح جی. اچ. کرامرس، لیدن، ۱۹۳۸.

اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. *کتاب المسالک و الممالک*، تصحیح ام. دوخویه، لیدن، ۱۹۲۷.

_____. *مسالک و ممالک*، به اهتمام ایرج افشار، تهران ۱۳۶۸.

مقدسی، ابو عبدالله محمد. *احسن‌التقاسیم*، تصحیح ام. دوخویه، لیدن، ۱۹۰۶.

_____. *احسن‌التقاسیم فی معرفةالاقالیم*، ترجمهٔ علی‌نقی منزوی، تهران ۱۳۶۱.

نرشخی، محمد. *[ترجمهٔ] تاریخ بخارا*، تصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۳۱۸.

Barthold, W. *Turkestan down to the Mongol Invasion, London*, 1928.

Frye, Richard N. *Bukhara:The Medieval Achievement*, Norman, Okla, 1956.

Narshakhi, *The History of Bukhara*, tranl. of *Tārīkhi Bukhārā* by Richard N. Frye, Cambridge, Mass., 1954.

پی‌نوشتها

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Heinz Gaube, "What Arabic and Persian Sources Tell Us about the Structure of Tenth Century Bukhara", in: Attilio Petruccioli (ed.), *Bukhara, the Myth and the Architecture*, Cambridge, Aga KHan Program for Islamic Architecture at Harvard University and MIT, 1999, pp. 19-28.

2. Narshakhī, *The History of Bukhara*, p. 33.

۳. در متن، تاریخ وفات بلعمی ۹۷۴م یاد شده؛ اما مطابق با *دایرةالمعارف فارسی* مصاحب، تاریخ وفات او در حدود ۳۸۳ق بوده است. ــ و.

۴. ابوزید احمد بن سهل بلخی (ح ۲۳۶ ـ ۳۲۲ق) دانشمند و جغرافی‌دان. کتابی به نام *صورالاقالیم* داشته که از میان رفته، ولی اصطخری بیشتر آن را نقل کرده است (با استفاده از *دایرةالمعارف* مصاحب). ــ و.

۵. اصطخری، *کتاب المسالک و الممالک*، ص ۲۳۹؛ ابن حوقل، کتاب *صورةالارض*، ص ۲۱۱.

۶. مقدسی، *احسن‌التقاسیم*، ص ۲۸۰.

۷. نرشخی، *[ترجمهٔ] تاریخ بخارا*، ص ۴۰ ـ ۴۱؛

Narshakhī, op. cit., pp. 33 ff.

8. Frye in: Narshakhī, op. cit./, pp. 34 ff.

۹. اصطخری، همان، ص۲۳۹: نیم فرسنگ در نیم فرسنگ؛ ابن‌حوقل، همان، ص۲۱۰.

10. Narshakhī, op. cit., pp. 34 ff.

۱۱. ظاهراً بر خلاف معمول، کهندژ در بیرون شارستان است. ــ و.

۱۲. نرشخی، همان، ص ۲۸؛

Narshakhī, op. cit., pp. 22 ff.

۱۳. اصطخری، همان، ص ۳۰۶؛ ابن حوقل، همان، ص ۴۸۳؛ نرشخی، همان، ص ۳۰؛

Narshakhī, op. cit., p.24.

۱۴. نرشخی، همان، ص ۳۰. در متن از ترجمهٔ نادقیق ریچارد فرای استفاده شده است؛ بدین مضمون: «این حصار محل سکونت پادشاهان، امیران و سرهنگان بود. در آنجا زندان و دیوان پادشاهی نیز بود. دژ (مثلاً

قلعهٔ درون کهندژ) محل سکونت پادشاهان بود.» ــ م.

Narshakhī, op. cit., p. 24.

۱۵. نرشخی، همان، ص۳۱.

۱۶. نرشخی، همان، ص۲۸؛

Narshakhī, op. cit., p.24.

۱۷. اصطخری، همان، ص۲۳۹–۲۴۰.

۱۸. ابن‌حوقل، همان، ص ۲۱۱.

۱۹. اصطخری آن را «کنده» خوانده است. ــ م.

۲۰. نرشخی، همان، ص۶۳–۶۶.

۲۱. ظاهراً نگارنده در خواندن متن نرشخی دچار اشتباه شده است؛ چرا که نرشخی در ص ۶۵ *تاریخ بخارا* دقیقاً می‌گوید: «چون از درِ بنی‌سعد بگذری، درِ بنی‌اسد است.»

۲۲. نرشخی، همان، ص ۶۵.

۲۳. همان، ص ۶۸.

۲۴. همان، ص ۶۳.

۲۵. همان، ص ۶۲.

۲۶. همان، ص ۶۳.

۲۷. همان، ص ۶۳ و ۶۴. با رجوع به متن نرشخی مشخص می‌شود که دهقانان در این کوی نمی‌زیستند و دهقانی بوده‌است خنیه نام که این کوی متعلق بدو بوده‌است. ــ م.

۲۸. قس:

Gaube, 1979, pp. 31-63.

۲۹. نرشخی، همان، ص ۵۷ ـ ۶۲.

۳۰. اصطخری، همان، ص ۲۴۰؛ ابن‌حوقل، همان، ص ۲۱۱: [«در ربض نیز دروازه‌هایی است.»]

۳۱. اصطخری از این دروازه یاد نکرده است. ــ م.

۳۲. اصطخری از این دروازه به حدشرون نام برده است. ــ م.

۳۳. عبارت نقل شده در متن که نویسنده از کتاب اصطخری و ابن حوقل به انگلیسی برگردانده نادرست است. اصطخری نوشته است: «در میانهٔ ربض بازارها را دروازه‌هاست.» ابن‌حوقل نوشته است: «در میانهٔ ربض بازارها نیز دروازه‌ای دارند.» گویی نه تنها بارتولد، بلکه خود گاوبه نیز معنای عبارات را نفهمیده است؛ چرا که این عبارت واضح است و نیاز به استدلالهای بعدی او نیست.

۳۴. اصطخری: ماج ــ م.

۳۵. اصطخری: رخنه ــ م.

۳۶. اصطخری: «دروازه‌ای به نزدیک کوشک بوهاشم» ــ م.

۳۷. اصطخری: بازارک. «سُوَیقه» در عربی به معنای سوق کوچک (بازار کوچک) است. ــ م.

۳۸. فقط ابن‌حوقل از این دروازه یاد کرده است. ــ م.

۳۹. این جمله نشان می‌دهد که نویسنده متن عربی را درست درک نکرده است. در عبارت عربی آمده است: «و فی وسط الربض علی اسواقها دروب» (و در وسطِ ربض، بر بازارهای آن دروازه‌هاست). نویسنده «علیٰ» را direction in و «دروب» را streets ترجمه کرده و از اینکه بلافاصله بعد از این جمله ذکر دروازه‌ها آمده، متعجب شده است. «دروب» جمع «درب» است، به معنای دروازه. ــ م.

۴۰. این استدلال نویسنده نشان می‌دهد که وی درک صحیحی از متن عربی نداشته است. ــ م.

۴۱. اصطخری، همان، ص۲۴۰ـ۲۴۳؛ ابن‌حوقل، همان، ص۲۱۱ـ۲۱۳.

(1) human geography

(2) social anthropology